

پشت پردهٔ تخت طاووس

تأليف مینو صمیمی

ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان



پشت پردهٔ تخت طاووس

www.golshan.com

پشت پردهٔ تخت طاووس

تألیف
مینو صمیمی

ترجمه
دکتر حسین ابوترابیان



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۷۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

Behind the Peacock Throne

By: Minou Reeves (Samimi)

Pub: Sidgwick & Jackson Ltd./London/ 1986



صمیمی، مینو

بشت برده تخت طاووس

ترجمه دکتر حسین ابوترابیان

چاپ ششم: ۱۳۷۲

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حرفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۱	پیشگفتار
۱۹	فصل اول: دوران کودکی
۳۱	فصل دوم: زندگی در سوئیس
۴۵	فصل سوم: بازگشت به ایران
۵۹	فصل چهارم: دیپلماسی به روش ایرانی
۹۹	فصل پنجم: سن موریتس: پایتخت زمستانی ایران
۱۲۳	فصل ششم: بنگاه خیریه شهبانو
۱۴۷	فصل هفتم: عصر طلایی سلسله پهلوی
۱۸۱	فصل هشتم: دفتر مخصوص شهبانو
۲۱۵	فصل نهم: انقلاب
۲۴۹	فصل دهم: بازداشت و بازجویی
۲۶۹	فصل یازدهم: فرار

مقدمه مترجم

مورخین آینده برای وقوف به ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران ناچارند به هر حال بخشی از تحلیلهای خود را به بررسی آنچه در دربار شاه می‌گذشته اختصاص دهند، و در این زمینه نیز مسلماً هیچ مدرک و سندی گویاتر از نوشته‌ها و خاطرات وابستگان و کارگزاران رژیم شاه نخواهند یافت.

کسانی که به نحوی با دربار شاه رابطه داشته‌اند، در گوشه و کنار فراوانند؛ و البته اکثر آنان نیز تاکنون - به دلیل خوف یا رجا - ترجیح داده‌اند راجع به آنچه می‌دانند مطلبی درجایی ننویسند. ولی این وضع دائمی نخواهد بود، و به طور قطع هرچه زمان پیش برود، آنها هر روز بیشتر به این واقعیت پی خواهند برد که: با توجه به استحکام روزافزون پایه‌های نظام جمهوری اسلامی، ناگزیر باید از امیدهای واهی دست بردارند؛ و با کنار نهادن ترس بیهوده از احتمال انتقامجویی مزدوران استکبار، بیشتر را برای شکافتن دمل چرکین بکار اندازند تا آنچه که به خاطر سالها همکاری با رژیم شاه بر جسم و روحشان سنگینی می‌کند، بیرون ریخته شود.

عده معدودی که چنین کرده‌اند، مطمئناً به خاطر بر زمین نهادن بار سنگین خود، از عذاب وجدان آسوده شده‌اند. و اگر هم عرق ملی داشته‌اند، حداقل از این نظر آرامش خاطر یافته‌اند که دین خود را به تاریخ ایران ادا کرده‌اند.

«مینو صمیمی» یکی از این گونه افراد است که اخیراً با شهامت پا به میدان نهاده، و با دست کشیدن از بیم و امیدهای بی پایه‌ای که گریبان اکثر وابستگان به رژیم شاه را گرفته، خاطرات خود را از دوران خدمت در تشکیلات رژیم پهلوی به رشته تحریر کشیده است.

اودر کتابی که سال ۱۹۸۶ در لندن به چاپ رسانده، با کنار زدن گوشه‌ای دیگر از پرده‌ای که دربار شاه را از انظار پوشانده بود، مردم را - حداقل از زاویه دید خود - با آنچه در «پشت پرده تخت طاووس» می‌گذشته، آشنا می‌کند. و بخصوص درباره دوران خدمت دو ساله‌اش به عنوان منشی امور بین‌المللی فرح، به افشای نکاتی می‌پردازد که برای آگاهی اوضاع پشت پرده دربار از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

اصل کتاب به زبان انگلیسی است، و در ترجمه آن بجز بعضی نکات درباره مسائل خانوادگی نویسنده (که نمی‌توانست چندان برای مردم قابل استفاده باشد)، و امور مربوط به تاریخ و ادب و هنر ایران (که صرفاً برای آگاهی خارجیان مفید است)، بقیه مطالب عیناً به فارسی برگردانده شد. ولی لازم به ذکر است که مترجم از فصلبندی اصل کتاب نیز کاملاً تبعیت نکرده و برای بعضی فصول تقدم و تأخری خلاف نظر مؤلف قائل شده است (که این تغییر البته به تفاوت «فرهنگ مطالعه» ایرانیان با مردم انگلیسی زبان مربوط می‌شود).



مینو صمیمی (متولد آذر ۱۳۲۵) دختر «صادق صمیمی» (رئیس اسبق موزه ایران باستان) در این کتاب پس از نقل مجمل زندگینامه خود - از دوران نوجوانی تا پایان تحصیلات عالی در سوئیس و بازگشت به ایران - ابتدا به شرح دوره‌ای می‌پردازد که متعاقب استخدام در وزارت خارجه به عنوان منشی سفارت ایران در سوئیس بکار مشغول بوده است.

وی طی شش سال خدمت در سفارت ایران (از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۲) به سبب تسلط کامل به سه زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی، نقش مهمی در رتق و فتق امور مربوط به سفرهای متعدد شاه و فرح به کشور سوئیس داشته است؛ و مسائل

گونگونگی از آنچه طی این سفرها رخ می‌داده در کتابش آورده که هر يك به سهم خود برای آگاهی به حقایق اوضاع دربار از اهمیت خاصی برخوردار است.

نویسنده در سال ۱۳۵۲ به دعوت فرح به ایران باز می‌گردد و سرپرستی دبیرخانه و دفتر روابط عمومی «سازمان ملی حمایت از کودکان» را (که زیر نظر فرح اداره می‌شد) به عهده می‌گیرد، تا آنگاه که در سال ۱۳۵۵ مستقیماً وارد تشکیلات دفتر مخصوص فرح می‌شود و به عنوان منشی مخصوص او در امور بین‌المللی بکار می‌پردازد.

در طول دو سالی که مینوصمیمی مقام منشی امور بین‌المللی فرح را به عهده داشت، با جریانهای پشت‌پرده بیشماری در دربار آشنا می‌شود. و آنطور که خود مدعی است، سرانجام پی می‌برد که: در دربار پهلوی مرزی بین خدمت برای رژیم و استفاده‌های شخصی وجود ندارد و مقامات درباری از طریق کانالهایی که بوجود آورده‌اند ثروت عمومی را به جیبهای خود سرازیر می‌کنند.

نویسنده در این کتاب ضمن شرح مفصلی از دوران خدمت خود در تشکیلات فرح - اعم از دفتر مخصوص او و سازمان حمایت از کودکان - يك يك معایب و نابسامانیهای موجود در دربار را نیز بر می‌شمرد، و به تحلیل مسائلی می‌پردازد که - به زعم وی - دلایل قیام مردم و پیروزی انقلاب اسلامی بوده است.

گرچه دیدگاههای نویسنده درباره علل بروز انقلاب نمی‌تواند به عنوان يك اظهار نظر کاملاً صحیح پذیرفته شود، ولی مطالعه آنچه راجع به اوضاع داخلی دربار و اثر قیام مردم بر ارکان رژیم شاه آورده - غیر از افشاگری درباب پوسیدگی بساط سلطنت - حداقل از این نظر حایز اهمیت فراوان است که نشان می‌دهد حتی کارگزاران رژیم پهلوی نیز به مردم حق می‌دادند تا علیه سیستم حاکم بر کشور دست به قیام بزنند.

موقعی که طوفان انقلاب در می‌گیرد و ریشه دربار و درباریان را از بیخ بر می‌کند، طبعاً به «منشی امور بین‌المللی دفتر مخصوص فرح» نیز صدماتی وارد می‌شود، و به عنوان یکی از «عوامل رژیم پهلوی» مدتی تحت بازداشت و بازجویی

کمیته‌های انقلابی قرار می‌گیرد.

ضمن آنکه از چنین شخصی طبعاً هم نباید انتظار داشت تا به تعریف و تمجید انقلاب بپردازد، ولی نکته شایان توجه در نوشته مینو صمیمی، لحن صادقانه او در توصیف اوضاع دوران اولیه انقلاب است؛ که علی‌رغم گرفتاریش به دست انقلابیون، باز ناحد امکان کوشیده تا در نقل حوادث و تشریح آنچه از انقلاب فهمیده، اسیر احساسات شخصی نشود و صرفاً به نقش روایتگری فرورود که گویی نه در دربار شاه جاه و مقامی داشته، و نه وقوع انقلاب اسلامی او را از جاه و مقامش به زیر کشیده است.

مینو صمیمی در بهار سال ۱۳۵۸ متعاقب فرار از ایران به انگلیس می‌رود و در آنجا با یکی از اساتید دانشگاه‌های انگلیس به نام «نایجل ریوز»^۱ ازدواج می‌کند (سال ۱۳۶۱)؛ که به همین جهت نیز خود را در کتابش «مینو ریوز» نامیده است.

پیشگفتار

من هفت سال پیش^۱ ناخواسته به درون امواج متلاطم انقلابی کشیده شدم که در نوع خود یکی از معدود انقلابهای واقعی در تاریخ جهان به حساب می آید. «کودنا» (به معنای دردست گرفتن قدرت به وسیله حاکم جدید در يك کشور) تاکنون در موارد بیشماری رخ داده است، که البته در آنها بدون فروپاشی نظام حکومتی فقط جای گردانندگان عوض می شود. ولی يك انقلاب واقعی موقعی اتفاق می افتد که نظام حاکم پیوندهای خود را با توده مردم از دست داده باشد، و مردم ناراضی با قیامی خودجوش و ویرانگر ریشه نظام را از بیخ برکنند.

از این نوع انقلابها باید به انقلاب فرانسه اشاره کرد که به دوران حکومت مطلقه سلطنتی در فرانسه پایان داد، و نیز انقلاب روسیه را مثال آورد که سلطنت تزارها را برای همیشه از میان برداشت.... انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران نیز چنین بود، و شاه را که شبیه سلاطین فرانسه و روسیه خودکامانه بر ملت ایران حکم می راند از تخت بزیر کشید.

محمدرضا شاه پهلوی بعد از بازگشت به قدرت بر اثر کودنایی که در سال ۱۹۵۳

۱. یادآور می شود که این کتاب در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) انتشار یافته است - م.

[۲۸ مرداد ۱۳۳۲] توسط بیگانگان به اجرا در آمد، روشی نوظهور در پیش گرفت و کوشید تا با بهره گیری از مظاهر دوران حاکمیت پادشاهان ایران قبل از اسلام، هویت ملی جدیدی برای کشور پدید آورد، و به زعم خود ایران را بازسازی کند. ولی این اقدام او که در حقیقت چیزی جز آرمانخواهی خیالپردازانه و روشنفکرنمایی تصنعی نبود، فقط به يك سلسله اقدامات تشریفاتی خوش آب و رنگ و مجلل ختم شد، و هرگز نتوانست کمترین همبستگی اجتماعی را به دنبال آورد.

لیکن رژیم شاه چون می خواست به هر قیمت شده پذیرش و تأیید جامعه را کسب کند، ناگزیر به بهره گیری از نیروی پلیس امنیتی (ساواک) روی آورد. و چون این نیرو برای رسیدن به هدف مورد نظر، هر روز بیش از گذشته بمرمج اختناق افزود و سررشته نظارت بر افکار مردم را مستحکمتر کرد، به مرور چهره ای شوم و منفور به خود گرفت.

منهم مثل بقیه مردم ایران به مرور با ماهیت سازمان امنیت رژیم شاه آشنا شدم. و در پی آن، به خاطر موقعیت و مقامی که داشتم، در پشت پرده ای که ظاهراً از عظمت و شکوه سحرانگیز دربار تخت طاووس حکایت می کرد، به اسراری نهان واقف شدم و پی بردم که تشکیلات دربار - به علت فساد موجود - مرز بین خدمت برای رژیم و استفاده های شخصی را از بین برده است، و مقامات درباری از طریق کانالهایی که بوجود آورده بودند ثروت عمومی را به جیب های خود سرازیر می کنند.

رژیم با روشی حساب شده هر صدای مخالفی را در گلو خفه می کرد. ولی علی رغم این وضع، مخالفت با اقدامات شاه به مرور آنقدر اوج گرفت که در پاییز ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] نظام حاکم را بشدت تحت فشار قرار داد. و این هنگامی بود که تقریباً همه مخالفین - از هر صنف و دسته بودند - با هم متحد شدند و به صورت نیرویی پر قدرت برای تظاهرات علیه شاه به خیابانها ریختند.

در میان کسانی که دست به تظاهرات ضد رژیم زده بودند، بسیاری قیافه های آشنا به چشم می خورد: دانشجویان، معلمان، استادان، کارمندان دولت، پزشکان، حقوقدانان (اعم از زن و مرد) - و بجز آنها - روحانیون و گروه کثیری از کارگران صنعتی (که اغلب این کارگران در گذشته از نقاط فقیر و عقب افتاده به شهرها سرازیر شده بودند تا از ثروت شهری نصیب ببرند).

رهبری قیام را «آیت الله خمینی» و یارانش به عهده داشتند؛ که آنها نیز از همان ابتدای کار - علی رغم حضور مارکسیستها و لیبرالهای غرب گرا در تظاهرات ضد شاه - نشان می دادند که هیچ تمایلی در بکارگیری و کنار آمدن با نیروهای چپ و راست در نظام حاکمیت مورد نظر خود ندارند.

بعد از پیروزی انقلاب، رژیم تحت عنوان «جمهوری اسلامی» در ایران استقرار یافت که به خاطر ماهیت خود شاید در تمام دنیا نظیر نداشته باشد. زیرا در این رژیم، حکومت در دست روحانیونی قرار دارد که «ولی امر» خداوند محسوب می شوند.

در پی استقرار جمهوری اسلامی دو حادثه بسیار مهم اتفاق افتاد که تثبیت رژیم جدید را سرعت بیشتری بخشید. اولین حادثه، انفجار دفتر مرکزی حزب [جمهوری] اسلامی در سال ۱۹۸۱ [۱۳۶۰] بود، که به کشته شدن یکی از روحانیون پرجذبه و بانفوذ به نام «آیت الله بهشتی» و حدود ۷۰ تن از روحانیون و مقامات سرشناس کشور انجامید، و باعث شد «بهشتی» به عنوان یک شهید راه انقلاب معرفی شود.

این حادثه زمینه را برای ریشه کنی مخالفان جمهوری اسلامی فراهم کرد، و همراه با دستگیری و محاکمه و مجازات بسیاری از سران دوسازمان «مجاهدین خلق» و «فدائیان خلق»، بر فعالیت‌های این دو سازمان نقطه پایان گذارده شد.

حادثه دوم - که باید آن را به مراتب سهمگین تر از اولی دانست - ماجرای حمله عراق به ایران بود، که با هدف سرنگونی حکومت آیت الله خمینی صورت گرفت. و در پی آن جنگی ویرانگر در گرفت که گرچه حتی از جنگ جهانی دوم نیز بیشتر بطول انجامید، ولی مهمترین نتیجه اش تشدید همبستگی مردم با انقلاب علیه دشمن مشترک کشور و انقلاب بود.

در جنگ ایران و عراق هر تعداد ایرانی کشته شده باشند، مهم اینجاست که همه آنها - بر اساس اعتقادات شیعه - شهید محسوب می شوند و به بهشت می روند. پدیده جدیدی که اینک توجه کارشناسان جنگی را به خود جلب کرده، شوق [رزمندگان مسلمان] به شهادت و بی اعتنایی به حفاظت از خویش در جنگ است،

که واقعاً بعد دیگری در عملیات رزمی بوجود آورده است و آثار حیرت آور آن را نیز می‌توان به عیان در حملات انتحاری مردان و زنان شیعه در لبنان مشاهده کرد. روی اکثر دیوارهای تهران این شعار به چشم می‌خورد: «مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد». فوران دائمی آب خون رنگ از يك چشمه در گورستان بزرگ تهران نیز نشانه‌ای است یادآور مبنی بر پایان ناپذیری شهادت در جبهه‌ها. و این در حالی است که هرگاه داوطلبان جنگ عازم جبهه‌ها هستند، زیر پایشان گوسفندی قربانی می‌کنند تا خونش ریخته شود.

غریبها با مشاهده چنین صحنه‌هایی از ایران در فیلمها و تلویزیونها به وحشت می‌افتند. ولی از نظر من که ایرانیها را می‌شناسم، هیچ جای تعجب نیست که توده مردم ایران - با صداقت و ایمان خالصانه‌ای که در آنها سراغ دارم - اوضاع ورژیم فعلی را، علی‌رغم وضعیت ناشی از جنگ، به مراتب بیش از تشریفات و ظواهر مجلل رژیم قبلی، با شخصیت و هویت خویش سازگار و منطبق بدانند.

حالتی که اینک در ایران حکمفرماست، دقیقاً با روح و قلب و اعتقادات مردم ایران هماهنگی دارد. آنها احساس می‌کنند خداوند در میانشان حاضر است، و نیز آیت‌الله خمینی را مظهری از (جانشینی) امام دوازدهم غایب خود می‌دانند. در این میان روحانیون - که همواره در نظر ایرانیان به عنوان صاحب عقل، مشاوران، قاضی، و مصلح خانوادگی شناخته می‌شدند - نقشهایی در امور سیاسی کشور به عهده گرفته‌اند، و در نتیجه به شبکه روحانیت که از ریشه‌های عمیق اجتماعی برخوردار بوده، چهره جدیدی بخشیده‌اند.

بنابراین آنچه می‌تواند نقطه ضعف رژیم مذهبی ایران تلقی شود؛ نه در تشکیلات حکومتی آن است که از توده مردم بوجود آمده، نه از ایدئولوژی حاکم بر کشور ریشه می‌گیرد، و نه به نفرت حاکمیت ایران از غرب - بویژه آمریکا، که آن را «شیطان» می‌نامد - ارتباط پیدا می‌کند.

نقطه ضعفی که بیش از همه رژیم جمهوری اسلامی را ضربه پذیر کرده، فقط مسأله ادامه جنگ است و بس... و از این نظر گفته درام نویس آلمانی «برتولت برشت» شایان توجه است که معتقد بود: «شکم گرسنه دین و ایمان ندارد».

زیرا اینک با افزایش فزایندهٔ تنگناهای ناشی از ادامهٔ جنگ فرساینده در ایران، یافتن مایحتاج ضروری اولیه برای مردم روز به روز مشکلتر می‌شود. و با کمبود محسوس مواد غذایی، سطح قیمت‌ها روز به روز از حدی که مردم فقیر بتوانند توانایی خرید مواد مورد نیاز خود را داشته باشند، بالاتر می‌رود.

علی‌رغم چنین وضعیتی، البته روحیهٔ شهادت طلبی مردم کماکان برقرار مانده است. ولی چون مسألهٔ بمباران پایتخت و سایر شهرهای ایران توسط عراق، بعد جدیدی به جنگ بخشیده، کلاً بر مردم حالتی وحشتزده حکمفرما شده است.^۲ و چون در پی آن نیز به هر حال دامنهٔ نارضایتی‌ها اوج خواهد گرفت، لذا بعید نیست که بار دیگر مردم به خیابانها بریزند و انقلاب جدیدی علیه رژیم فعلی برپا کنند.

ولی ابتدا باید جواب این سؤال هم روشن شود که اگر مردم ایران در اثر ادامهٔ تنگناها و صدمات ناشی از جنگ به نقطهٔ انفجار رسیدند، به جای «جمهوری اسلامی» چه حکومتی را انتخاب خواهند کرد؟ و اصولاً از بین گروههای مخالف رژیم فعلی، کدامیک صلاحیت جانشینی آن را دارد؟

در مورد سه گروه مجاهدین، فدائیان و توده‌ای‌ها لازم است تاکید شود که همه آنها مدتهاست از صحنه حذف شده‌اند؛ و عناصر باقیماندهٔ این سه گروه - بعد از بازداشت، حبس و مجازات اکثر سرانشان در ایران - گرچه توانسته‌اند به گونه‌ای حیات خود را در خارج از کشور ادامه دهند، ولی آنچنان دچار تفرقه و چند دستگی

۲. این کتاب در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) به چاپ رسیده، که در آن زمان البته با آغاز بمباران گسترده و بی‌وقفه تهران و بعضی شهرهای دیگر توسط هواپیماهای رژیم صدام، بعد جدیدی در مسألهٔ جنگ پدید آمده بود. ولی نویسنده به دلیل سکونت در کشور انگلیس، چون قهرأ تحت تأثیر تبلیغات جاری در آن کشور قرار داشته است، بدون توجه به واقعینها (که چیزی جز افزایش حیرت‌آور قدرت مقاومت و ایثار ملت مبارز ایران در قبال مسألهٔ بمبارانهای شهری نبود)، ناخودآگاه همان تمهیر و تفسیرهایی را نقل کرده که رسانه‌های انگلیسی اشاعه می‌دادند. در حالی که می‌دانیم همان رسانه‌ها عمداً از انعکاس خیر راهپیمایی تاریخی مردم ایران در روز قدس ۱۳۶۵ - که جواب دندان شکنی به حملات هوایی رژیم صدام بود - طفره می‌رفتند تا به این ترتیب افکار عمومی جهان را از پایمردی، شهامت، بردلی، و شهادت طلبی حیرت‌انگیز مردم ایران بی‌خبر نگاهدارند - م.

هستند که اصلاً شانسی برای استقرار رژیم مورد نظر خود در ایران ندارند. شاهپور بختیار مردی بدبخت است که در دوره کوتاه نخست‌وزیری خود کوشید قانون اساسی و سلطنت شاه را - حتی بعد از فرار شاه و ملکه - نجات دهد. و گرچه او فقط می‌تواند از نظر افراد لیبرال منش تحصیلکرده يك نخست‌وزیر مطلوب به حساب آید، ولی من تردید ندارم که توده مردم ایران هرگز علاقه‌مند به قبول شاهپور بختیار نیستند؛ یکی به دلیل همکاری‌اش با شاه، و دیگری به خاطر رفتار غرب‌گرایانه و پیروی او از معیارهای غربی.

درباره رضاهلوی هم باید گفت، او گرچه از حکومت استبدادی پدرش انتقاد می‌کند و قول داده است که به درباریان و مشاوران سابق پدرش اجازه مشارکت در امور را ندهد، مع‌هذا برای من اصلاً باورکردنی نیست که او هم بتواند شانسی برای حکومت بر کشور داشته باشد. زیرا علی‌رغم نظر خوش بینانه بعضی که ادامه جنگ و افزایش ناراضی‌های مردم را زمینه‌ای برای پذیرش او می‌دانند، به اعتقاد من: چون اسلام جنبه يك قدرت سیاسی در مملکت پیدا کرده، بنابراین با حضور اسلام در صحنه سیاست امکانی برای سلطنت وجود ندارد؛ و نه تنها مردم به هیچ وجه اجازه نخواهند داد یاد شهیدانشان از خاطر برود، درمورد روحانیون نیز هرگز امکان تضعیف نفوذ فراوانشان در مجامع شهری و روستایی متصور نیست.

زنان ایرانی چطور؟... آیا آنها می‌توانند نقشی در تغییر اوضاع داشته باشند؟ اگر بخواهیم مسأله زنان در ایران را از زاویه دید غربیها بررسی کنیم و مسائلی از این قبیل را به ذهن راه دهیم که: محرومیت زنان ایرانی از آزادی، زندانی شدن آنها در زیر چادر، و یا برتری مردان بر زنان از نظر دین اسلام [۱]، می‌تواند عامل برانگیختگی زنان ایرانی علیه رژیم حاکم باشد، مسلماً یکسره به خطا رفته‌ایم. زیرا محال است حتی مادری که فرزندان خود را در جنگ از دست داده و یا دختری که - به نظر غربیها - خود را درون چادر به صورت يك زندانی می‌بیند، تبدیل به عاملی برای تحریک مردم به قیام علیه نظام حاکم شود. چون مسأله چادر در ایران اصولاً به شکلی که غربی‌ها تصور می‌کنند نیست و من شخصاً در ایران زنان بسیاری را - چه دوست، چه آشنا - از زنان دانشگاهی گرفته تا زنان طبقات پایین می‌شناسم که هرگز

چادر را به عنوان يك زندان مجسم نمی کنند. و نیز باید صریحاً بگویم: در حالی که زنان عادی ایران سالهاست چادر را يك پوشش مناسب در زندگی عادی خود می دانند. بسیاری زنان روشنفکر هم هستند که چادر را وسیله ای برای رهایی زن از قید سلطه ارزشهای غربی و سبیل استقلال خواهی ایرانیان به شمار می آورند.

مهمترین مسأله در مورد تغییر رژیم، لزوم دخالت ارتش در این کار است. ولی باید دانست که ارتش امروز ایران ارتش شاه نیست. زیرا متعاقب تصفیه تقریباً کلیه ژنرالهای رژیم گذشته، طبقه ای از افسران جدید روی کار آمده اند که بر اثر سالها شرکت در جنگ، با حکومت همبستگی دارند و مشکل بتوان تصور حرکتی را از آنان علیه رژیم به ذهن راه داد. تازه به فرض محال اگر هم چنین وضعی پیش بیاید، مسأله وجود يك نیروی دوم نظامی در کشور به نام «پاسداران انقلاب» را - که از جوانان مذهبی داوطلب و جنگ آزموده تشکیل شده است - نباید از یاد برد. و به این ترتیب، نه تنها نمی توان جانشینی برای جمهوری اسلامی در ایران تصور کرد، که حتی پیش بینی امکان عرض اندام هر نیرویی در آینده نیز کاری بس دشوار است.

اما در مورد انقلاب؛ با توجه به تجربیات گذشته می توان چنین نتیجه گرفت که اگر شاه ۳۰ سال قبل به مصدق اجازه می داد تا با تکیه بر تجربه شخصی خویش يك حکومت اسلامی میانه رو و چند حزبی در ایران تأسیس کند، مملکت هرگز دچار انقلاب نمی شد. لیکن متأسفانه چنین وضعی پیش نیامد و در اثر: روشهای غلط حکومتی توسط شاه؛ سیاست ضداسلامی او؛ و رفتار شقاوت آمیز ساواک، وضع مملکت به جایی رسید که ناچار بر اثر وقوع انقلاب و بعد هم پیش آمدن مسأله جنگ با عراق، خسارات فراوانی دید.

ولی البته وقوع انقلاب و عواقب ناگوار آن، در عین حال مزیتی به این شکل نیز به بار آورد که برای اولین بار در قرن اخیر ایرانیهای طبقه پایین و متوسط حاکمیت را به عهده گرفتند، و توانستند امور کشور را بدون هیچگونه وابستگی آشکار و نهان به قدرتهای خارجی پیش ببرند.

و چون اکثر زخم خوردگان از انقلاب را کسانی تشکیل می دادند که زندگی

در غرب - و یا حداقل زندگی به شیوه غربی - را کمال مطلوب می دانستند، لذا اغلب آنها بعد از انقلاب، ایران را ترک کردند و میدان را برای کسانی خالی گذاشتند که علاقه داشتند: به جای پیروی از آرمانهای ابداعی دیگران، به بنیان و ریشه اصلی خویش بازگردند.

اولین اقدام شاه موقعی که در عنفوان جوانی به سلطنت رسید، کوشش برای رهانیدن ایران از اشغال و خطر تجزیه توسط نیروهای شوروی در شمال و نیروهای انگلیسی در جنوب کشور بود.^۳ بعد از موفقیت در این کار نیز شاه سیاستی را برگزید که به ایجاد نوعی ناسیونالیسم جدید ایرانی می انجامید و البته در نهایت ثمره آن طی جشنهای مجلل ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در تخت جمشید جلوه گر شد.

ناسیونالیسم ابداعی شاه به صورت يك ایدئولوژی سطحی فقط در ظاهر دارای آب و رنگ ملی بود. ولی آنچه در باطن امر وجود داشت، صرفاً در ارج نهادن به معیارها و ارزشهای غربی خلاصه می شد.

همسر سوم شاه (فرح دیبا) نیز - که من در دفتر مخصوص او کار می کردم - گرچه به بهبود وضع زندگی اکثریت مردم فقیر ایران تظاهر می کرد و به احیای رسوم باستانی کشور معتقد بود، ولی در عین حال آرزویی جز حکمروایی ارزشهای غربی بر ملت در سر نمی پروراند.

به این ترتیب، رژیم پهلوی تمام موقعیتهای مناسب برای خدمت به مردم را از دست داد و شبیه پادشاهان فرانسه در دو قرن ۱۷ و ۱۸ که قدرت تعقل مردم را نادیده می گرفتند، محمدرضا شاه پهلوی و مشاورانش نیز به قدرت مذهب در ایران بی اعتنا ماندند؛ و غافل از علاقه ایرانیان به بنیان و ریشه اصلی خویش، باعث ظهور انقلابی منحصر به فرد در جهان شدند که برای اولین بار در عوض گرایش به يك ایدئولوژی جدید در پی دستیابی به ایدئولوژی گذشته خود برآمده بود.

۳. شاه هیچ نقشی در رفع اشغال و خطر تجزیه ایران در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نداشت. این امر تنها به داد و ستدهای متفقین مربوط می شد که در کنفرانسهای مسکو و بالتا و پتسدام به تقسیم غنائم جنگی پرداختند و قرار و مدارهایی گذاشتند؛ که در نتیجه اروپای شرقی به صورت منطقه نفوذ شوروی درآمد، و ایران همراه با کلیه کشورهای خاورمیانه تبدیل به منطقه نفوذ آمریکا و انگلیس شد - م.

فصل اول

دوران کودکی

من در ماه دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] در تهران متولد شدم. پدرم (صادق صمیمی) در رشته تاریخ هنر و باستان‌شناسی تحصیل کرده بود و در امور مربوط به فرهنگ و تمدن غرب و شرق تخصص داشت. وی سالها در سمت رئیس موزه ایران باستان و نیز به عنوان مشاور وزارت فرهنگ و هنر خدمت می‌کرد. مادرم تحصیلات دانشگاهی نداشت ولی بسیار فرهنگ پرور بود. او آنقدر برای افزایش معلومات فرزندان خود اشتیاق نشان می‌داد که آموزش مرا از سنین پائین شروع کرد و باعث شد از ۴ سالگی بمرور قادر به خواندن تیترو روزنامه‌ها باشم.

پیشرفت من در سوادآموزی چنان سریع بود که در ۵ سالگی توانستم برای تحصیلات ابتدایی وارد دبستان شوم. در حالی که آن زمان به طور معمول، کودکان ایرانی تحصیلات ابتدایی را قبل از ۷ سالگی آغاز نمی‌کردند. قبل از آن نیز مادرم مرا در ۳ سالگی به آموزشگاه مادام کرنلی فرستاد تا باله یاد بگیرم. مادام کرنلی در سال ۱۹۱۷ متعاقب وقوع انقلاب روسیه از آن کشور به ایران

گریخته بود و یکی از بهترین آموزشگاههای باله را در تهران اداره می کرد. اکثر شاگردانش را اقلیت ارمنه تشکیل می دادند؛ که در میان آنها دختران بعضی دیپلماتهای مقیم تهران و فرزندان ایرانیانی که همسر خارجی داشتند نیز به چشم می خورد. ولی البته هیچیک از خانواده های مسلمان متعصب دختران خود را به آموزشگاه باله نمی فرستادند.

در سن ۸ سالگی تعلیم پیانو را نزد يك زن ارمنی - که در همسایگی ما منزل داشت - آغاز کردم، و پس از چندی توانستم آثار موتسارت، بتهوون و شوپن را با پیانو بنوازم.

مدرسه ابتدایی من «هفده دی» نام داشت (که اسم آن یادآور ۱۷ دی ۱۳۱۴ روز برداشتن چادر از سر زنان ایرانی به دستور رضاشاه بود). پس از گذراندن شش سال دوره ابتدایی در این دبستان، برای تحصیلات متوسطه وارد مدرسه «نمونه» شدم، که همه آن را بهترین مدرسه دخترانه تهران می شناختند. از نکات قابل ملاحظه مدرسه «نمونه» یکی هم این بود که روپوش محصلینش طرح زیبایی داشت و اصلاً نمی شد آن را با روپوش سایر مدارس دخترانه - که جنس نخی و رنگ دودی کسل کننده ای داشت - مقایسه کرد.

مادرم طی دوره تحصیل همواره مشوق و حامی من بود، و تا جایی که از دستش برمی آمد در کارهای مدرسه کمک می کرد. او ضمناً چون سعی داشت علاوه بر روال عادی تحصیلات مرا با ادبیات فارسی نیز آشنا کند، اغلب روزها پس از پایان درس مدرسه برایم اشعاری از آثار شعرای معروف ایرانی می خواند.

پدرم زیاد در کارهایمان دخالت نمی کرد. او نه تنها از هر نظر به روش مادرم در تعلیم و تربیت ما اطمینان داشت و دستش را کاملاً باز گذاشته بود تا هر طور صلاح می داند زندگی ما را اداره کند، بلکه گاه می دیدم حتی مشکلات اداری و شغلی خود را نیز با مادرم در میان می نهاد و از او راهنمایی می خواست. ولی باید بگویم که البته این رویه با سنت رایج در کشور منافات داشت و خیلی به ندرت دیده می شد يك شوهر به عنوان رئیس خانواده، سرپرستی امور داخلی منزل را کلاً در اختیار همسرش قرار دهد.